

قبل از ورود به اصل موضوع در این بخش، بیان این نکته لازم است که از روزگاران قدیم، بخشی قابل توجه از افسانه‌های عامیانه، آگاهانه و به طور مشخص، برای بچه‌ها خلق و یا گزینش و شناخته شده‌اند. یعنی پیشینیان ما معتقد نبوده‌اند که تمام قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه، مناسب بچه‌هاست، و در عمل نیز همه آنها را برای کودکان خود نمی‌گفته‌اند، بلکه از میان قصه‌ها و افسانه‌های موجود، دست به گزینش می‌زدند. مؤید این موضوع، هم تفاوت‌های آشکار در موضوعها و مضامین قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه موجود و هم تفاوت‌های ساختاری آنهاست. ضمن آنکه از اسناد مکتوب در این زمینه، از توصیه افلاطون در کتاب جمهور می‌توان یاد کرد، که صریحاً می‌گوید: «... تربیت کودکان با نقل افسانه‌ها شروع می‌شود.» بنابراین داستان‌نویسی ساختند آن را به‌نرم، و اگر بد ساختند، رد کنیم. سپس باید پرستاران و مادران را وادار کنیم که فقط حکایتی را که پذیرفته‌ایم برای کودکان نقل کنند؛ و متوجه باشند که پرورشی که روح اطفال به وسیله حکایات حاصل می‌کند به مراتب بیش از تربیتی است که جسم آنها به وسیله ورزش پیدا می‌کند.» نیز «باید تا بتوانیم بگوئیم که نخستین داستان‌هایی که برای کودکان ما گفته می‌شود مشوق حسن اخلاق باشد.» همچنین، «نمی‌گذاریم مادران به اعتبار قول شعرا، کودکان خود را با افسانه‌های زشت بترسانند.»

علاوه بر آن، در میان آثاری که از گذشته به دست ما رسیده است، شعری از کسایی خروزی، شاعر قرن چهارم هجری است که می‌گوید:

گذشتیم و گذشتیم و بونی همه بود
 قدیم و شد سخن ما، فسانه اطفال
 که این شعر به وضوح دال بر آن است
 که در آن زمان «افسانه اطفال» به عنوان یک شکل خاص ادبی متداول، حتی بین مردم عادی، کاملاً مشهور و شناخته شده و رایج بوده است.

یا مثلاً شعر مشهور مولوی، شاعر قرن ششم هجری در مثنوی، که:
 کودکان افسانه‌ها می‌آورند
 درج در افسانه شان صد سیر و پند

● افلاطون در کتاب جمهور صریحاً می‌گوید؛ تربیت کودکان با نقل افسانه‌ها شروع می‌شود.
 ● افسانه‌ها از نظر موضوع و پیام کلی، اغلب خوشبینانه‌اند.



رضا رهگذر

ساختار افسانه‌ها

و تطابق آنها

با روحیه‌ها

و منشهای کودکان

حال با این مقدمه به ذکر بعضی ویژگیهای ساختاری و محتوایی افسانه‌های عامیانه، که آنها را به عوامل و خواسته‌های کودکان نزدیک می‌کند، می‌پردازیم: یکی از خصایص بارز اغلب افسانه‌ها، سادگی موقیتهای مطرح شده در آنها و ساختمانشان است. همین سادگی نیز درک و هضم آنها را برای ذهن ساده و غیر پیچیده کودک ممکن می‌سازد و به ایجاد ارتباط بیشتر و بهتر او با افسانه کمک می‌کند. به همین دلیل نیز هست که حتی بچه‌هایی که انس و الفتی چندان با کتابهای داستانی ندارند تا این حد به کتابهای افسانه و نیز فیلمها و نقاشیهای متحرک افسانه‌ای گرایش دارند.

یکی از نمودهای بارز این سادگی در، شخصیت پردازی این افسانه‌هاست. همچنانکه می‌دانیم، در افسانه‌ها ما شاهد «شخصیت» به مفهوم داستانی آن، نیستیم؛ بلکه آنچه هست نمونه نوعی (تپ) است. و جالب آنکه بسیاری از این نمونه‌های نوعی، نمونه‌های نوعی آزلئی‌اند؛ که از زمانها و مکانهای خاص برمی‌گذرند، و دارای عناصری خصایصی گروه‌های مختلف انسان (از نظر شخصیت و منش) در طول تاریخ و همه زمانها و همه مکانها هستند: زن پدربدجنس، جادوگر موفی و بی‌رحم و ستمگر، دیو، کودک کوچک ناقص الخلقه اما زیرک و باهوش، آدم ساده لوح خوش قلب، زن خیانتکار، عاشق سینه چاک فدکاره، فاسق، قاضی ذغل، پیر روشندل و ارسته، قدرتمند خسیس، و مانند اینها.

افراد اصلی، ویژگیهای روشن و معلوم دارند و خصوصیات آنها در همان ابتدای داستان مشخص می‌شود. زیرا اغلب همین خصوصیات هستند که باعث پیشبرد داستان می‌شوند. جایگزین این، این خصوصیات در اغلب افسانه‌ها یکی است؛ مثلاً دختران زیبا، معمولاً خوش قلب و خوش رفتارند؛ برادر یا شازده کوچیکتر، از بقیه با هوشتر است؛ فقرا نیک نفس و مهربان‌اند و ثروتمندان سنگدل و ظالم ...

علاوه بر این، در پرداخت این قهرمانان، به طور محسوس سبالمغه و بزرگنمایی شده‌است. این بزرگنمایی، باعث برجسته و واضحت شدن این نمونه‌های نوعی آزلئی، و در نتیجه، جلب شدت‌پر کودک کم سن و

سال به آنان، درک و شناخت شدن و راحت‌تر آنها توسط طفل و حک شدن و ماندگاری بهترشان در ذهن وی می‌شود. (همان خصایصی که باعث جذب کودک به داستانهای درجه دو و سه امروزی، که دارای این ویژگی در شخصیت پردازی هستند، می‌شود.)

مجموع دو عامل سادگی، و سبالمغه و بزرگنمایی در پرداخت قهرمانان، منجر به خلقی افرادی شده‌است که سال حسی از مرحله نمونه نوعی و نمونه نوعی آزلئی نیز فراتر رفته و تبدیل به موجودهای دو قطبی شده‌اند؛ موجودهایی که اغلب یا خوب خوب‌اند یا بد بد؛ به تعبیری سفید و سیاه. در عین حال، به اعتقاد بعضی روان‌شناسان، از قضا، همین ویژگی، دقیقاً مستی بر جهان بینی کودک کم سن و سال است. زیرا به اعتقاد این عده، جهان بینی کودکان هم دو قطبی است. چه، بچه‌ها در این سنین از درک و تجزیه و تحلیل حسهای پیچیده و مرکب، و تضاد در شخصیت انسانها عاجزند.

محققین، عده‌ای از روان‌شناسان معتقدند: به طور کلی، انسانهای نابالغ از نظر فکری، از عواطف چند گونه، بری‌اند. برای مثال، آن احساس همدردی‌ای که گاه هنگام مجازات یک گناهکار ممکن است به شاهدان بزرگسال ما اجرا دست بدهد در کودکان خردسال ایجاد نمی‌شود. به عکس، هراندازه یک آدم بدجنس شدیدتر مجازات شود، خردسال احساس ایمنی‌ای بیشتری می‌کند. مؤلف مقاله «چگونگی عمل تطبیق و طرح افکند در داستانهای عامیانه کودکان»، در همین زمینه می‌نویسد: «در ارائه دادن قهرمانهای قراردادی، قهرمان داستان باید از قوانین خاصی که متنبخ به برانگیختن حس تطبیق در کودک می‌شود پیروی کند تا بتواند نقش زها کننده را ایفا نماید.» زیرا «میکتیزم روانی تطبیق باعث می‌شود که فرد در ذهن، از شخصیتی که واقعی است و می‌شناسد و یا تخیلی است و از راه داستان و نوشته شناخته است، تقلید کند.

در این عمل خاص، چون یادگیری بیشتر جنبه غیرنری دارد و در آن، نوعی اجبار نهفته است، کل وجود فرد تحت تأثیر قرار می‌گیرد، و در شکل دادن به شخصیت طفل به طور مستقیم مؤثر است.

ل. واتر. بابه کار بردن آزمونهای مختلف در مطالعه کودکان به این نتیجه رسیده است که تطبیق دادن، با مقدار درک و استنباط معنی داستان، بستگی مستقیم دارد. کودکانی قادرند خود را با قهرمان داستان یکی تصور کنند که داستان را خوب فهمیده باشند. از همین نکته می‌توانیم نتیجه گیری کنیم که قهرمانهای ضعیف، یعنی آنهایی که در ادبیات کم عمق و ساده به کودکان عرضه می‌شوند، چون درک و فهمشان آسانتر است بیشتر و مؤثرتر مورد تطبیق و تقلید قرار می‌گیرند. قهرمانان اینگونه کتابها نیز دارای خصایصی اغراق آمیزند و به طور طبیعی جلب توجه خواننده را می‌کنند، و در نتیجه، طفل را تحت تأثیر قرار می‌دهند.»

«در افسانه‌های عامیانه، شیوه بیان همواره ساده و بی تکلف است.» و در این میان «عبارتهای قالبی و حتی جمله‌های کهن» و تکراری در بعضی از آنها همچنان وجود دارد. آغاز و انجام اکثر آنها عیناً با عبارات و جملاتی مشابه‌است. در آنها حتی گاه بعضی جمله‌ها و عبارات به صورت تریجیع بند تکرار می‌شود. در کل، زبان آنها به گفتار عادی مردم بسیار نزدیک است. (و جالب اینجاست که این ویژگیها، در افسانه‌های تمام نقاط جهان، کم و بیش وجود دارد.) همین عوامل، یکی دیگر از دلایل جذب کودکان به آنهاست. زیرا همین سادگی و بی تکلفی بیان و بعضی تکرارها، آشنا بودن جمله‌ها و عبارات است که باعث سهولت فهم و در نتیجه برقراری بهتر رابطه کودک با این افسانه‌ها می‌شود. اهمیت این تکرارها - که اغلب نیز موزون و گاه حتی مثنوی هستند برای خردسالان به حدی است که بعضی، به حق، نوعی خاص از افسانه‌ها را که به «همراه با تکرار» مشهور شده‌اند، جزء بهترین قالبهای داستانی برای کودکان سنین زیر دستان می‌دانند.

پرتنگهای افسانه‌ها نیز اغلب ساده‌اند و از الگوهای محدود پیروی می‌کنند. به همین سبب نیز، به تعبیر پراپ، کودک در شنیدن هر افسانه جدید احساس می‌کند که با «چیزی در عین حال نو و [آشنا] بس آشنا» رو به رو است. اغلب افسانه‌ها با یک ظاهر واقعی شروع می‌شوند، اما کمی که جلو می‌روند

با ورود یک یا چند عامل غیر معمولی و گاه سابدالطیعی، وارد عالم تخیلی می‌شوند. بنابه تحقیق پراپ «رئه بندی قصه‌های جن و پری بر اساس موضوع کاملاً ناممکن است» اما در افسانه‌های عامیانه، «اشخاص مختلف کارهای مشابهی را انجام می‌دهند. مطالعه‌ای ساده نشان می‌دهد که درجهٔ تکرار کارها [در افسانه‌های عامیانه] به نحو تکان دهنده‌ای بالاست»^{۶۰}. تعداد اشخاص قصه‌ها بسیار زیاد است، اما انواع مختلف کارهایی که انجام می‌دهند بسیار کم است.^{۶۱} همچنین «سلسل کارهایی که اشخاص انجام می‌دهند، همیشه یکسان است.»^{۶۲} پراپ «پس از تجزیه و تحلیل قریب به صد قصهٔ روسی، معتقد شد که تنها عنصر مهم در قصه، کارکرد اتمهای قصه است؛ و بر مبنای پژوهش خود به این نتیجه رسید که قصه‌های روسی مجموعاً متضمن سی و یک کارکردند که با هم پیوندی

همدلی و ارتباط بیشتر در شونده یا خواننده خردسال نسبت به او می‌شود. افسانه‌ها موززند و در بعضی از آنها این ایجاز در حدی بسیار بالا و ستایش انگیز است. اطناب و پرگویی و تفصیلهای بیجا و حاشیه‌زوی‌های کسل کننده در آنها دیده نمی‌شود. اغلب راجع به مسائل فرعی تنها نگذ می‌دهند، تا - شاید - به این وسیله، ذهن مخاطب را فعال کنند. شخصیتها در همان چند جملهٔ اول معرفی و سپس به فاصله‌های کوتاه، با مشکل و گره اصلی مواجه و درگیر می‌شوند. آن گاه طی ماجراهایی بسیار سریع، به فرجام، آن گره با مانع به دست محبوت‌ترین قهرمان گذشته، یا برطرف می‌شود.

در افسانه‌ها، وقایع پشت سرهم و به یکدیگر متصل‌اند و توصیفهای ساکن و طولانی، ارتباط آنها را از هم نمی‌گسند.^{۶۳}



و می‌دانیم که با ترجمه به حوصله کم و طبع عجول بچه‌ها، این ویژگی‌های فنی، مطابقتی بسیار با خواست آنان دارد. همهٔ افسانه‌ها دارای قصه، پیرنگ و نیز عامل انتظار و یا صمیمیت و حلاوت هستند که تقریباً تمامی این عناصر، از ضروریات قصه‌های خاص کودکان و بعضاً نیز نوجوانان هستند. پیشتر اشاره شد که چارچوب اصلی عمدهٔ افسانه‌ها را عمل و ماجرای داستانی تشکیل می‌دهد. این اعمال و ماجراها دقیقاً آن چیزهایی هستند که بچه‌ها در وهلهٔ اول، داستان و افسانه را به شوق رو به رو شدن با آنها به دست می‌گیرند و مطالعه می‌کنند و یا تن به شنیدن آن می‌دهند.

افسانه‌ها از نظر موضوع و پیام کلی، اغلب خوشبینانه‌اند. در آنها افراد خوب، به زیباترین و کاملترین و دوست‌داشتنی‌ترین شکل ممکن تصویر شده‌اند. تقریباً در تمام

تنگناگن دارند. به علاوه، در قصه به طور کلی هفت آدم، که هر یک دارای رسالت و وظیفهٔ خاصی است، تشخیص می‌توان داد؛ بدین‌قرار: دلآور یا قهرمان؛ شاهدخت، که دلآور در طلب اوست؛ تازندهٔ پسا آنتاگونست فرستنده، که قهرمان را به رسالت یا مأموریتی می‌فرستد؛ بخشنده، که نخست بر قهرمان، دادن امتحانی را الزام می‌کند و سپس با گسیل داشتن یار و یابوری، به او پاداش نیک می‌دهد، و شتاد، یا قهرمان دروغین.^{۶۴} در اغلب، و شاید بتوان گفت تمام افسانه‌های عامیانه، قهرمان گرچه پس از فراز و فرودها و رنجها و مشقتهایی، اما عاقبت پیروز می‌شود و به مقصود خود می‌رسد، و حق به حقدار تعلق می‌گیرد. در دسته‌ای از افسانه‌ها، کوچکترین برادر یا خواهر، یا دختری بی‌مادر، قهرمان است. که همین موضوع نیز باعث ایجاد

آنها، سرانجام، خوبی بر بدی پیروز می‌شود و حق به حقدار می‌رسد و ظالم به شدتترین وجه ممکن به سزای عملش می‌رسد.^{۶۵} این خوشبینی تاریخی و نیز تفسیر روشن از زندگی، همان چیزی است که ما در داستانهای بچه‌ها به آنها نیاز داریم و غلما تعلیم و تربیت هم بر آن تأکید دارند. چهره‌های از طبقات محروم در افسانه‌ها ترسیم شده، در مجموع بسیار مثبت و جذاب، و چهرهٔ طبقات استثمارگر - به استثنای شاهان و شاهزادگان و شاهانوان - بد و نفرت‌انگیز است. در کل، مضامین اکثر افسانه‌ها را مبارزهٔ خیر و شر، درستی و نادرستی، و این گونهٔ مسائل همه‌زمانی و همه‌مکانی و عام بشری تشکیل می‌دهد. جنبه‌های انسانی و عاطفی در آنها به شدت قوی است (از این نظر، غلاید بتوان گفت که غنی‌ترین داستانها برای بچه‌ها هستند). در آن دست از افسانه‌ها که مناسب بچه‌ها هستند و به نظر می‌رسد از روزگاران قدیم نیز خاص این مقطع سنی بوده‌اند، از ورود به حیطةٔ مسائل غیراخلاقی جنسی و توصیف و تشریح جزهٔ به جزه و لحظه‌پردازانهٔ این گونهٔ روایط، پرهیز شده است. (البته در میان افسانه‌های موجود، تعداد قابل توجهی به خیانت زنان به شوهران و فاسق داشتن آنان و یا ارتباطهای نامشروع بین زنان و مردان پرداخته‌اند. اما همچنانکه اشاره شد، این گونهٔ موارد اولاً توصیف جزهٔ به جزه و لحظه‌پردازانه نشده‌اند. در ثانی، هیچ دلیلی وجود ندارد که پیشینیان ما به گفتن این افسانه‌ها برای کودکان کم سن و سال و نابالغ می‌پرداخته‌اند. گرچه متأسفانه در کشور ما، ترجمهٔ بازنویسهای از این قبیل افسانه‌ها را - حتی به قلم هانس کریستین آندرسن - در کتابهای خاص کودکان و نوجوانان آورده‌اند، و برخی نیز به بازنویسی برخی نمونه‌های ایرانی آن برای بچه‌ها پرداخته‌اند. در کل، از نظر مضمون، حتی افسانه‌های به ظاهر تلخ و غم‌انگیز نیز، از شیرینی‌ای خاص برخوردارند و تلخی آنها به اندازهٔ داستانهای غم‌انگیز امروزی، گزیده و آزرانده به نظر نمی‌رسد (چیزی است در مایهٔ خاطرات دور شخصی انسان، که حتی انواع تلخ آن نیز، اغلب، به مرور زمان - مثل بادبجان خوابیده شده در آب نمک -

تلخی‌شان گرفته می‌شود و صاحب شیرینی‌ای ویژه می‌شوند.

پیشتر نیز اشاره شد که هسته مرکزی بسیاری از افسانه‌ها را پایداری در برابر سختی، شجاعت، نوع دوستی، امیدواری، جوانمردی، طرفداری از حق و حقیقت و ایستادن در مقابل ظلم و ستم و نامردی تشکیل می‌دهد. از سوی دیگر، می‌دانیم که در پیشتر انسانها، «ارزشها» نخست از طریق احساسها و عاطفه‌ها رسوب می‌کنند و جایگزین می‌شوند، سپس با تأییدها و استدلالهای عقلی، مستوانه می‌بایند. افسانه‌های مناسب، به این دلیل که با استفاده از همین احساسها و عاطفه‌ها و تجارب شبه‌شهودی، ارزشهای متعالی اخلاقی و انسانی را به خوانندگان یا شنوندگان خود القا می‌کنند، می‌توانند یکی از بهترین ابزارها در جهت تربیت اخلاقی و شخصیتی مخاطبان کم سن و سالی خود باشند.

افسانه‌ها دریچه‌ای رو به دنیاهای تازه و ناشناخته به روی بچه‌ها می‌گشایند و به شیوه‌ای کاملاً غیرمستقیم، اطلاعاتی جالب از زمانهای دور و مردمان دورانیهای پیشین و نحوه زیست و معیشت و مشکلات آنان به این مخاطبان می‌دهند و باعث گسترش جهان‌شناسی و وسعت یافتن دید آنها نسبت به زندگی و هستی می‌شوند. ضمن اینکه در این عوالم و زمانها، از حوادث ساده و پیش پا افتاده و انسانهای معمولی و غیرجالب خبری نیست. همه چیز در حد اعلا و شکل نهایی خود مطرح می‌شود.

هر یک از دو ویژگی پیشگفته «تازگی عوالم و شیوه زیست و سکوک قهرمانها» و نیز «برجستگی و خارق‌العاده بودن قهرمانان و ماجراهایی که پشت سر می‌گذارند»، به تنهایی، عاملی بسیار مؤثر در جلب و جذب کودکان و نوجوانان به افسانه‌هاست. زیرا هم‌چنانکه می‌دانیم، کنجکاوی و میل به شناخت، در بچه‌های این مقاطع سنی، بسیار شدید است. همچنین، بچه‌ها از کارهای قهرمانی و خارق‌العاده و شگفت، بسیار بیش از حالت‌های معمولی و پیش پا افتاده لذت می‌برند. بر اینها، اگر تنوع طلبی انسان و نیز خستگی او - لاف‌ل در مقاطعی از زندگی - از آنچه شبانه‌روز با آنها مانوس و درگیر است را بیفزاییم، یکی دیگر

از دلایل مهم گرایش نوع انسان - و از جمله، بچه‌ها - به این گونه داستانها را درخواهیم یافت. خاصه، اگر توجه داشته باشیم که همیشه کسانی وجود دارند که خشک، دلایل مختلف، زندگانی خود را به خسته‌کننده، کسالتبار و گاه حتی غیرقابل تحمل می‌بینند... افسانه، نوعی تغییر فاقه و حتی مغز - ولو به شکل کاذب و برای مدت زمانی کوتاه و گذرا - برای این قبیل افراد است. (با این ترتیب شاید چندان تعجب‌کننده که بدانید، در نظرخواه‌ای که چند سال پیش از طرف برنامه «قصه‌ظهر جمعه اردیبه» از شنوندگان به عمل آمد، اکثریت چشمگیری از آنان، افسانه‌ها و قصه‌های قدیمی را به داستانهای واقعی و امروزی ترجیح می‌دادند و بیشتر طالب آنها بودند).

افسانه‌ها، حتی کوتاه‌ترینشان، اغلب یک دوره طولانی از زندگی قهرمانان خود را دربرمی‌گیرند. به ویژه، به دلیل ایجاب بسیار و فشرده‌گی توصیف و روایت و شخصیت‌پردازی، غالباً این فرصت را دارند که در طولی کم - در حدود طول یک داستان کوتاه - گاه از ابتدا تا انتهای عمر قهرمان اصلی خود را در بر بگیرند. در بعضی موارد حتی، برخی افسانه‌ها - و بیشتر، اساطیر - در طولی بسیار کم و با گزینشی هدفدار، حوادث هزاران، و بعضاً میلیونها سال را در خود می‌گنجانند. این قبیل افسانه‌ها و اسطوره‌ها، به همین سبب، دنیای و هستی و زندگی را در کلیت آن پیش رو می‌مخاطب خود قرار می‌دهند. در نتیجه، از جامعیتی خاص برخوردار شده، واجد پیام و مضمونی فلسفی می‌شوند. به بیانی دیگر، این گونه افسانه‌ها و اساطیر، غیرمستقیم، به مخاطبان کم سن و سال خود، در مورد آن مسئله خاصی که روی آن متمرکز شده‌اند، دیدی فلسفی داده، به غنی ساختن و احتمالاً صحیح‌نگرش او و در آن باره می‌پردازند و یا آنکه افق اندیشه‌ی وی را در آن زمینه، گسترش می‌بخشند.

نگاهی به نقاشیهای بچه‌های پیشین پایین - به خصوص خردسالان - نشان می‌دهد که آنان با پرسپکتیو بیگانه‌اند. در نقاشیهای دور و نزدیک، کوچکتر و بزرگتر، بعد سوم و مواردی از این قبیل، آن طور که باید، نمود پیدا نمی‌کند. بسیاری از افسانه‌ها نیز کاملاً

با این ویژگی ذهنی بچه‌های این سنین تطابق دارند. در آنها - به قول گاستون باشلار - «ذهن، هندسه را به بازی می‌گیرد، چنانکه جسم بزرگ درون جسم کوچک جا می‌گیرد».

با یک دید علمی و منطقی و علت و معلولی، قطعاً نمی‌توان این ویژگی را یک حسن و قوت برای این دسته داستانها تلقی کرد. شاید به همین سبب هم باشد که عدلای اعتقاد یافته‌اند که اساس ساختار افسانه‌ها مربوط به خصایص ذهنی دوران کودکی نوع بشر است؛ یعنی آن زمانی که در آن «غیر از خدا هیچ کس نبوده است»؛ آن گاه که انسان در آغوش مادر خود - طبیعت - می‌زیسته، و عضوی از آن بوده است، زبان گیاهان و جانوران را می‌دانسته و با آنان سخن می‌گفته و همدلی می‌کرده است؛ همان دورانی که آدمها حتی نامی مشخص نیز نداشته‌اند... باز شاید به همین سبب باشد که کودکان به این سهولت با این قبیل افسانه‌ها رابطه برقرار می‌کنند و آنها را درک می‌کنند و از آنها لذت می‌برند.

پانوشها:

۱. اطلاقون، جبهود، ترجمه فزاد روحانی، چاپ پنجم ۱۳۶۸، ص ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸.
۲. از کتاب می و نه مقاله، ترجمه مهدخت دولت‌آبادی. علاوه بر اینها، قهرمانان افسانه‌ها اغلب پیر نمی‌شوند، همه آنها مثل هم صحبت می‌کنند، و نیز افسانه‌ها فاقد زمان و مکان مشخص‌اند - که این موارد، به بحث فعلی ما ارتباط ندارد.
- ۳ و ۴. عبدالحسین زرین‌کوب، پادشاهها و آنتی‌شاهها (مقاله «درباره افسانه‌های عامیانه»)
۵. ولادیمیر پراپ، ریخت‌شناسی هغه، ترجمه م. کانگر.
۶. همان، ص ۲۲
۷. همان، ص ۲۳
۸. همان، ص ۲۵
۹. همان، ص ۱۵ و ۱۶.
۱۰. به خلاف بعضی بازنویسهای غربی و ناشیانه‌ای که توسط عدلای که کمترین اطلاعی از این ویژگیهای کودکان و فلسفه این ابجازها در افسانه‌های عامیانه مناسب آنان ندارند، از این افسانه‌ها صورت می‌گیرد.
۱۱. درست نقطه مقابل آن چیزی که در سرتاسر مفسح فله‌های (کارتونهای) خارجی شاهد آن هستیم.